

در تیم مهندس سیحون داده می شود، اما اوبازهم به خاطر پدر و دوری از خانواده این پیشنهاد را نمی پذیرد.

حالا پسر ما دامه دهنده راه من است

اوستا ماشا... حالا و بعد از ۶۰ سال کار مداوم دیگر توانی برای پتک زدن ندارد، اما خوشحال است که پسرش ادامه دهنده راه اوست. اوستا ماشا... می گوید: «در سال های گذشته که کشاورزی رونق داشت و بیشتر کارهای کشاورزی با دست انجام می شد، خوب کار می کردیم و روزی دوسه تا داس و بیل می ساختیم و با درآمد آن زندگی خود و خانواده مان را تامین می کردیم، اما با از رونق افتادن کشاورزی و استفاده از وسایل و تجهیزات کشاورزی جدید، دیگر کسی از داس و بیل استفاده نمی کند. در گذشته چند آهنگر دیگر نیز در این منطقه ساکن بودند که به علت نداشتن درآمد و مراجعه کننده، آهنگری را کنار گذاشتند. در حال حاضر من تنها آهنگر محله فردوسی هستم که با کمک پسرم کوره را روشن نگاه داشته ایم. من از حدود ۵ سال قبل به علت پیری و کهنولت دیگر نتوانستم به کار آهنگری بپردازم، بنابراین مغازه را در اختیار پسرم قرار دادم. او نیز که تمام فوت و فن های آهنگری را از من آموخته است، ادامه دهنده شغل اجدادی ماست و با وجودی که درآمد چندانی ندارد، اجاق آهنگری را روشن نگه داشته است.

من گاهی اوقات به مغازه می آیم و با مراجعه کنندگانی که روزی

برای ساختن داس و تیشه به مغازه می آمدند و امروز پیر و فرتوت شده اند، از خاطرات گذشته می گویم.

آهنگر انقلابی

اوستا ماشا... در کنار آهنگری، فعالیت های مبارزاتی و انقلابی زیادی نیز دارد که در تعریف خاطراتی از آن دوران می گوید: «در یک جلسه خصوصی قرآن به صورت جسته و گریخته از زبان سخنران مجلس که از شهر قم آمده بود، با قیام امام خمینی و انقلاب آشنا شدم. سخنان این فرد تاثیر زیادی بر روی من گذاشت و دوست داشتم اطلاعات بیشتری به دست آورم. یک روز صبح مغازه ام را تعطیل کردم و روانه شهر شدم. پسران پسران خودم را به دفتر آیتا... شیرازی رساندم و به بهانه پرسیدن سوال شرعی، درباره امام خمینی و قیام وی از ایشان سوال کردم. ایشان ابتدا از کسب و کار و زندگی ام پرسیدند. گفتم روستایی زاده و آهنگرم. پرسیدند ارباب دهتان چطور آدمی است؟ گفتم: ارباب ظالم و زورگویی است. هیچ کسی هم جرئت حرف زدن علیه او را ندارد. گفتند دوست داری سرنگونی قدرتش را ببینی؟ گفتم: این آرزوی من و همه اهل روستاست. آیتا... شیرازی سپس درباره امام خمینی و قیام او توضیح داد و در پایان گفت: قیام امام خمینی در پاسخ به ظلم ارباب ها و نظام شاهنشاهی بوده است. من هم که با چشمانم ظلم اربابان و بدبختی روستاییان را دیده بودم، آمادگی خودم را برای کمک به نهضت امام خمینی اعلام کردم.»

آیتا... شیرازی من را از پشت بام فراری داد

اوستا ماشا... هم زمان با کار در مغازه به صورت سیار در بیشتر روستاهای اطراف رفت و آمد می کند و خبرهای امام و انقلاب را به گوش آنان می رساند. او می گوید: «زمانی که به عنوان آهنگر سیار، به مناطق مختلف سر می زدم، در این پوشش اعلامیه های امام را نیز بین مردم پخش می کردم. برای گرفتن اعلامیه ها و اخبار جدید، رفت و آمدم به بیت آیتا... شیرازی افزایش پیدا کرده بود. ماموران ساواک که من را تعقیب کرده و به انقلابی بودنم شک کرده بودند، هنگام خروج از خانه آیتا... شیرازی دستگیرم کردند و با شکنجه و اذیت و آزار قصد داشتند از من اعتراف بگیرند، اما من در جواب آن ها می گفتم: من یک آهنگر ساده هستم و برای زیارت به حرم آمده ام و هیچ ارتباطی با انقلاب و انقلابیون ندارم. در نهایت مجبور شدند با گرفتن امضای کتبی آزادم کنند. رئیس آن ها در هنگام آزادی گفت: اگر یک بار دیگر در محل مشکوکی دستگیر شوی، بالای بدی سرت خواهیم آورد. چند روز بعد از این ماجرا دوباره برای گرفتن اعلامیه امام به خانه آیتا... شیرازی رفتم. اتفاقی که از همان ماموران ساواک که چند روز قبل دستگیرم کرده بود، من را در حال رفتن به خانه آیتا... شیرازی دید و بلافاصله به همراه چند نفر دیگر برای دستگیری ام وارد خانه شد. آیتا... شیرازی نیز من و چند نفر دیگر را از در پشت بام به داخل هتلی که در مجاورت خانه بود، هدایت کرد. صاحب هتل که متوجه موضوع شده بود، با پوشاندن لباس عربی، ما را از مسیر ورودی هتل و جلوی چشم ساواکی ها خارج کرد.»

اوستا ماشا...

حالا بعد از

۶۰ سال کار

مداوم دیگر

توانی برای پتک

زدن ندارد، اما

خوشحال است

که پسرش

ادامه دهنده راه

اوست

